

### آشنایی با مؤلف

آقای شیخ محمدحسن آل یاسین، در سال ۱۳۵۰ هجری در عراق، و در خانواده‌ای که مرکز علم و تقوی، و در خاندانی که همه قبیله آن عالمان دین بوده‌اند، متولد شد، و بعد از سالها تحصیل در حوزه علمیه نجف و درک محضر استادانی بزرگ، بکار تألیف و تحقیق پرداخت.

شیخ محمدرضا، پدر مؤلف، از مراجع معروف نجف اشرف، صاحب تألیفات عدیده و از جمله شرح منظومه بحرالعلوم، شرح تبصره و... و شیخ راضی، عموی مؤلف، نویسنده کتاب صلح امام حسن علیه السلام - که به فارسی نیز ترجمه شده است - از شهرت کافی برخوردارند.

از شیخ محمدحسن آل یاسین، آثار متعددی در زمینه تألیف کتب در مباحث مختلف اسلامی و نیز تصحیح متون ادبی، تاریخی و دینی به چاپ رسیده است که به عنوان نمونه: الاسلام بین الرجعیة و التقدیمیة، الاسلام و الرق، الاسلام و السياسة، الاسلام و نظام الطبقات و غیر آن را می‌توان نام برد.

شیخ محمدحسن آل یاسین  
ترجمه دکتر محمود عابدی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و الصلاة و السلام  
على خير خلقه سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين.

در اوایل سال ۱۳۹۵ هجری - ۱۹۷۵ میلادی،  
مجله عراقی «البلاغ» از من خواست که درباره  
نهج البلاغه و انتساب آن به امیرمؤمنان  
علی علیه السلام، مقاله‌ای بنویسم و سؤال یکی از

خوانندگانش را، که در این انتساب تردید کرده بود، پاسخ دهم.

آن روز مقاله نسبتاً مبسوطی تحت عنوان «نهج البلاغه از کیست؟» نوشتم و در آن، همه تردیدها و شبهاتی را که در نسبت این کتاب به علی علیه السلام ساخته و مطرح شده بود، بیان کردم و با رعایت ایجاز، و حوصله و حدود مجله در نشر چنین مباحثی، به تمامی آن شبهات با دلایل کافی پاسخ گفتم.

پس از مدتی مجله مصری «الکاتب» شماره مربوط به ماه ايار ۱۹۷۵ م، انتشار یافت و اتفاقاً به دست من رسید.

در این مجله، استاد محمود محمد شاکر، در ضمن مقاله‌ای، به نهج البلاغه و کسانی که آن را از علی علیه السلام می‌دانند حمله کرده بود. در این مقاله شدت ضعف‌های قلمتازی نویسنده به حدی بود که بیشتر از تعجب و تقبیح، ترحم حقیقت‌جویان را نسبت به وی برمی‌انگیخت، و از کار او خنده بر لب آنان می‌نشانند. البته من در رد مطالب وی مقاله مفصلی نوشتم و با پست سفارشی به اداره مجله فرستادم. اما تا آنجا که می‌دانم نه تنها نوشته‌ام را منتشر نکرد، بلکه با اشاره‌ای هم از آن نوشته سخن به میان نیاورد و چه بسا که مجله مذکور با این اهمال و غفلت خواسته است راه و رسم خود را در دوره جدیدش، آشکارا نشان دهد.

در طول تابستان همان سال مسافرت‌هایی به بعضی از کشورهای عربی کردم. در این سفرها با بسیاری از بزرگان، دانشمندان و پژوهندگان

صحبت‌هایی داشتم.

در میان گفتگوهای ما، طبعاً ادب و فرهنگ، و آثار ادبی و فرهنگی مقام اصلی را داشت، و از آنجا که نهج البلاغه سرآمد این آثار، و چشمگیرترین ذخائر فرهنگی مسلمین است، بیشتر مواقع، سخن ما به آن کتاب شریف اختصاص می‌یافت. در اینجا، بسیاری از این بزرگان مرا ترغیب می‌کردند که حاصل تحقیق خود را درباره اسناد نهج البلاغه منتشر کنم تا تردیدهایی که در این مورد وجود دارد برطرف شود، و ابهامی که در این زمینه هست روشن گردد.

این اندیشه در ذهن من بود، تا زمانی که موج سیر و سفر، مرا به بیروت رساند آن بحث را در مقاله‌ای مستقل آماده انتشار و هدیه پیشگاه دوستان کردم. شاید بیانی از سپاس من نسبت به لطف آنها، و وسیله‌ای برای جلب رضایت خاطرشان گردد. اما در این مدت چاپخانه‌های مختلف در کشورهای عربی، هر روز مقادیر وحشتناکی از کتب و نشریات و روزنامه‌های گوناگون در این زمینه منتشر می‌کردند و با اینکه، آگاهی بر این همه نوشته، بیرون از محدوده طاقت انسان بود، جوینده متتبع می‌بایست انتشارات این چاپخانه‌ها را تعقیب کند و کمی از بسیار آنها را بخواند.

من این کار را کردم و در این جستجوی پیگیر، در زمانی کمتر از یکسال، برایم اطمینان حاصل شد که نقشه اندیشیده‌ای برای حمله به نهج البلاغه در کار است، و بی آنکه با کار

گذشتگان در ارتباط باشد، این آقایان در پس این حمله مدبرانه و با این نقشه شوم به نظر خودشان هدف بزرگی را تعقیب می‌کنند.

پس از مجله «الکاتب» و مقاله محمود محمد شاکر، در ماه مه مجله «الهلل» و مقاله دکتر شفیع السید در دسامبر، و سپس مجله «العربی» با مقاله دکتر محمد الدسوقی در ماه شباط یا به عرصه گذاشت. و اگر به این ترتیب سال دیگری بگذرد، خدا می‌داند که در ماههای آینده و در مجلات دیگر، چند بار و چه حملات تازه‌ای نسبت به نهج البلاغه خواهیم دید! اما اصولاً این سؤال برای ما مطرح است که همه این کارها برای چه منظوری انجام می‌شود، و برای مقابله با کدام فکر خطرناک و اندیشه زیانباری است که چنین بی‌درپی و سازمان یافته به نهج البلاغه می‌تازند؟ و آیا فرهنگ جدیدی که برادران ما در کویت و مصر به تبلیغ آن می‌کوشند و مردم را به آن دعوت می‌کنند با نازیبانمردن نهج البلاغه ماهیتی عالی و درخشان خواهد یافت و بنای آن، به ویرانی این، بستگی دارد؟

و بالاخره آیا در راه دعوت مداومی که در باب ضرورت استقبال از افکار جدید می‌شود، این مبلغین عزیز، نهج البلاغه را سدی می‌بینند که ناگزیر باید آن را از میان بردارند؟

نمی‌دانم و هیچکس نیز نمی‌داند!

اما در همه این موارد، آنچه در عین خنده‌داری مایه تأسف است و به عنوان سلاح تازه‌ای در این پیکار به کار گرفته می‌شود، موضوعی است که ظاهراً در گذشته به خاطر

احدی نگذشته، و به اندیشه انسانی خطور نکرده بوده است و شاید امروز به منزله ابداع و ابتکاری محسوب شود که از دسترس توان پیشینیان دور بوده است. این کشف جدید، سخن محمود محمد شاکر است. او برای اینکه ثابت کند نهج البلاغه ساخته و پرداخته دیگران است، از جمله می‌گوید: «نهج البلاغه کلامی پر از ضعف و سستی است.»<sup>(۱)</sup>

اما در عین حال که او نهج البلاغه را کلام سست و پر از ضعف می‌داند، و ما می‌پنداریم ایشان سلاح تازه‌ای به دست آورده است که قبلاً دیگران از آن بی‌نصیب بوده‌اند، می‌بینیم که متأسفانه سلاح تازه‌ او، سلاح شکسته زنگ زده‌ای است که زینانش به سوی خود او بازمی‌گردد، و داستان اسلحه فاسد روزگار فاروق، خدیو بدنام مصر را به خاطر می‌آورد.

اینجا باید توجه خواننده را به این نکته جلب کنیم که شک آوران پیشین - که نهج البلاغه را پرداخته قلم شریف رضی می‌دانستند - دلیلشان این بود که وی ادیب بزرگی است و در بلندی تعبیر و شیوایی ترکیب و تازگی لفظ نامبردار است.

اما اینکه در نهج البلاغه کلام پر از ضعف و سستی وجود داشته باشد حرفی است که تا به حال کسی نگفته و حتی خود شک آوران نیز چنین نظری نداده‌اند. برای تأیید این سخن، کافی است از قول دکتر شفیع السید - آخرین شک پردازان که هرگز آخرین آنان هم نیست - بخوانیم که می‌گوید: «بعلاوه با توجه به شهرتی

که امام در بلاغت سخن و استواری کلام، از آن برخوردار است، دور نیست که این سخنان، به سبب ترکیب لفظی متین و سبک بیان شیوایی که دارد، از وی باشد.<sup>(۲)</sup>

اما دست‌آویز دیگری که به تازگی به چنگ این آقایان افتاده، این است که با اصرار تمام می‌خواهند ثابت کنند که رابطه‌ای میان «غلو» و انتساب نهج البلاغه به امام علیه السلام وجود دارد. برای اینکه نشانه‌هایی از این مستمسک جدید را ببینیم، با هم جملات زیر را می‌خوانیم، دکتر شفیع السید می‌گوید: بعضی از آنان - شیعیان - چنان در بالا بردن مقام علی غلو می‌کنند که وی را با پیامبران - که خداوند آنها را به وحی برگزیده است - برابر می‌نهند و شریف رضی هم از این دسته است. شریف رضی برای اینکه ثابت کند علی رضی الله عنه از همه خطیبان و سخنوران برتر است و در میدان سخن بر آنان سبقت دارد، در مقدمه کتاب می‌گوید:

«عليه مسحة من العلم الالهي، وفيه عبقة، من الكلام النبوي»

یعنی سخن علی نشانه‌ای از علم الهی و رایحه‌ای از کلام نبوی است.<sup>(۳)</sup>

و ما در جایی که استاد زبان و ادب عربی از معنی درست «مسحه و عبقه» غفلت دارد و از آن تنها علو و برگزیدن به وحی را درمی‌یابد، لزومی برای توضیح بیشتر نمی‌بینیم.

در همه آن نوشته‌ها که قبلاً بدان اشاره رفت، بجز این دو مورد که به عنوان حربه‌ای جدید و سلاحی تازه برای حمله به کار گرفته شده است،

بقیه موارد، تکرار حرفهایی است که گذشتگان نیز گفته‌اند و اینجا تنها به شکل و صورت تازه‌ای بیان شده‌اند که خواننده گرامی در ضمن بحث‌های آینده، به تفصیل آن خواهد رسید.

آرزوی من در نوشتن این رساله کوچک و ناچیز، این است که بدینوسیله دریچه نوری بگشایم که در پرتو آن: حقوق از دست رفته، احقاق شود، پرده ابهام از چهره حقایق برکنار رود و تسیرگی‌های روزگار تعصب بیجا و دوستی‌های دل‌آزار، به روشنایی حقیقت‌بینی تبدیل گردد.

اگر در این راه موفق شده باشم، مایه خوشبختی است وگرنه باندازه‌ای که کوشیده‌ام کفایت است.

محمد حسن آل یاسین

### گردآورنده نهج البلاغه کیست؟

چندی قبل مجله گرامی «البلاغ» مقاله‌ای از خود، و نیز پاسخ آن را که یکی از خوانندگانش نوشته بود، برایم فرستاد. این خواننده از درجه صدق و کذب سخن آنهایی که در نسبت نهج البلاغه بر امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام شک می‌آورند و شریف رضی را به جعل آن متهم می‌کنند، سؤال می‌کرد. اکنون من در اجابت خواسته آن مجله محترم، این صفحات را روبروی آن سؤال کننده و همه خوانندگان عزیز می‌گشایم، به این امید که - اگر چه سخن کوتاه و مختصر است - اداکننده حق مطلب و وافی به مقصود باشد.

همانطوری که محققان صاحب نظر می‌دانند

نهج البلاغه مجموعه‌ای از گزیده کلمات امیرمؤمنان علی علیه السلام است که شریف رضی محمدبن الحسین متوفی به سال ۴۰۶ هجری جمع و انتخاب کرده است و کار او - چنانکه خود در پایان کتاب به تصریح آورده - در رجب سال ۴۰۰ هجری به پایان رسیده است.

جرجی زیدان، مانند دیگر اشتباهاتش، به خطا، گردآوری نهج البلاغه را به شریف مرتضی علی بن الحسین، برادر شریف رضی، نسبت داده <sup>(۴)</sup> و این سخن او، توهّم نامعقول و خطای غیرقابل بخششی است که بدون تحقیق و جستجو از استادش بروکلیمان تقلید کرده است، بروکلیمان می‌گوید: «حق این است که بگوئیم شریف مرتضی آن کتاب - نهج البلاغه - را گرد آورده است.» <sup>(۵)</sup>

اگر بروکلیمان و جرجی زیدان و کسانی که به دنبال آنان رفته‌اند به کتابهای شریف رضی «حقایق التأویل» و «المجازات النبویه» - که هر دو چاپ شده و به اندازه کافی مشهورند - مراجعه‌ای کرده بودند، بخوبی درمی‌یافتند که بارها شریف رضی بدین موضوع، که وی جامع نهج البلاغه است، اشاره کرده است. <sup>(۶)</sup>

ظن غالب بر این است که اگر این حقیقت بر دو سلف سابق استاد محمود محمد شاکر مخفی مانده باشد، بر خود او روشن بوده است. اما او کوشیده است خواننده را در اینکه جامع نهج البلاغه مرتضی است یا رضی، بر سر دو راهی تردید قرار دهد. <sup>(۷)</sup>

بهر صورت کتاب نهج البلاغه با چنان اقبال و

توجهی روبرو شده است که در طول روزگار هیچ کتابی بدان مرتبه دست نیافته، چنانکه یکی از مؤلفان، تعداد شروعی را که تا بحال نوشته شده است هفتاد و پنج <sup>(۸)</sup> و دیگری صد و یک شرح می‌داند. <sup>(۹)</sup>

### بلاغت علی علیه السلام

اما هرگز این درجه برخوردار از اهمیت، برای نهج البلاغه دور از انتظار نیست، زیرا نهج البلاغه همان کتابی است که عزالدین بن ابی الحدید درباره صاحب آن می‌گوید: «علی پیشوای اهل فصاحت و سید ارباب بلاغت است. سخن وی فروتر از کلام خالق و فراتر از سخن مخلوق است و مردم گفتن و نوشتن را از وی آموخته‌اند.»

عبدالحمید بن یحیی کاتب می‌گوید: «هفتاد خطبه از خطبه‌های علی را حفظ کردم تا از طبع من چشمه‌های سخن جوشیدن گرفت.»

ابن نباته می‌گوید: «گنجینه‌ای از سخنوری اندوخته‌ام که حاصل انفاق آن تنها افزایش و گسترش آن است. و این گنج زاینده، صد فصل از مواعظ علی بن ابیطالب است.»

هنگامی که محفن بن ابی محفن به نزد معاویه آمد، گفت: «از پیش کندزبان‌ترین مردم به نزد تو آمدم.» و غرضش علی علیه السلام بود.

معاویه جواب داد: «وای بر تو! چگونه ممکن است علی علیه السلام کندزبان‌ترین مردم باشد؟ بخدا جز او کسی آیین فصاحت را به قریش نیاموخته است.» <sup>(۱۰)</sup>

شیخ محمد عبده شارح نهج البلاغه

می‌گوید: «همه دانشمندان و آگاهان این زبان معتقدند سخن علی علیه السلام بعد از کلام خداوند تعالی و پیامبرش، برترین و بلیغ‌ترین، در جوهر و مایه پربارترین، در شیوه و سبک بلندترین، و در معنی جامع‌ترین کلام است.»<sup>(۱۱)</sup>

دکتر زکی نجیب می‌گوید: «هنگامی که به همین منتخب کلمات امام علی علیه السلام که شریف رضی برگزیده و بدان نهج البلاغه نام نهاده است به دقت می‌نگریم، خود را در مقابل دنیایی از شگفتی تعبیر و عمق معنی، حیرت‌زده می‌یابیم.

اگر بخواهیم گفته‌های علی علیه السلام را تحت عناوینی کلی قرار دهیم، ملاحظه می‌شود که بخش اعظم آن در اطراف سه موضوع اصلی: خدا، جهان و انسان دور می‌زند و این هر سه، موضوعاتی است که همواره اهم کوشش فیلسوفان در گذشته و حال، بدان برمی‌گردد.

بدین ترتیب می‌بینیم که اگر چه علی نحواسته است خود را فیلسوف بنماید ولی در حقیقت و از نظر جوهر اندیشه، فیلسوف متفکری است، و گفته‌های او با آثار فلاسفه تنها این تفاوت را دارد که آنان معمولاً حاصل اندیشه خود را در نظام (معینی)، که دارای مبادی و نتایج خاصی است، ارائه و بیان می‌کنند، در حالی که علی علیه السلام به مقتضای احوال و موجباتی که پیش آمده، نوشته و گفته است و چنین نظامی در کلمات وی دیده نمی‌شود.»<sup>(۱۲)</sup>

تردید پاره‌ای از نویسندگان

برای بعضی از گذشتگان دشوار بوده است که

پذیرند نهج البلاغه نمونه‌ای از کلام علی علیه السلام و نموداری است از خط مشی کلی او در دین و سیاست و اداره مملکت، و برنامه‌ای که وی می‌خواست در زمان خلافت خود آن را به اجرا درآورد. و از این جهت آن را آماج تیرهای شک و تردید کرده‌اند، و پنداشته‌اند که «نهج البلاغه از سخنان علی علیه السلام نیست بلکه سید رضی - که آن را جمع کرده - خود ساخته و به آن حضرت نسبت داده است.»<sup>(۱۳)</sup>

از متأخران هم گروهی مقلدوار براه گذشتگان سابق الذکر رفته و بدون اندیشه و تحقیق، همان شبهات و شکوک را تکرار کرده‌اند. از آن جمله جرجی زیدان است که می‌گوید: «بررسی‌های دقیق حکم می‌کند که بسیاری از این خطبه‌ها به دلیل اختلاف سبک و معنی با اسلوب و شیوه و معانی متداول آن عصر از علی نباشد.»<sup>(۱۴)</sup>

و کار «مسیو دیمومین» نیز به همین شیوه است، او کسی است که بنا به گفته دکتر زکی مبارک می‌خواهد «ارزش خطبه‌ها و نامه‌هایی را که به علی علیه السلام نسبت داده شده است بکاهد، تنها با استناد به اینکه از زمانها پیش شایع بوده است که شریف رضی نهج البلاغه را جعل کرده است.»<sup>(۱۵)</sup>

بعد از آن استاد محمود محمد شاکر نیز به راه آنان قدم می‌گذارد، نامبرده به سبب اینکه دکتر زکی نجیب محمود، تجلی شخصیت علی علیه السلام را در نهج البلاغه، یعنی سخنان آن حضرت دیده و دچار شگفتی شده است دلگیر می‌شود و از

این گفته نجیب که می‌گوید: «برای ما لازم است که ادب و حکمت و کشورداری و شجاعتی را که در وجود این شخصیت بزرگ جمع شده است، مطالعه کنیم.» برمی‌آشوبد و خونسش به جوش می‌آید و در ضمن قلمفرسایی مفصلی می‌گوید: «آیا برای او بهتر نبود که از داندگان پرسد یا حداقل خود بیندیشد، تا حدود صحت انتساب مطالب این کتاب به علی علیه السلام برای او محقق گردد؟ زیرا وقتی ثابت شود که نهج البلاغه از علی نیست خود به خود تصویر شخصیت او بر پایه مطالب آن، کار عبث و بی‌معنایی است.» (۱۶)

و به دنبال آن به صدور فتوای عجیب و غریبی دست می‌زند و می‌گوید: «نخستین نگاه به مطالب این کتاب روشن می‌کند که هرگز همه آن بر زبان علی علیه السلام جاری نشده است و تحقیق دقیق ثابت می‌کند کمتر از یک‌دهم آن از علی است. فی‌المثل اگر نسخه‌ای را که شیخ محمد عبده در حدود چهارصد صفحه چاپ کرده است در نظر بگیریم بیش از تقریباً چهل صفحه آن نمی‌تواند از علی باشد.» (۱۷)

وی برای اثبات نظر خود تنها به همین دلیل قناعت می‌کند که - بنا به اعتقاد او - در نهج البلاغه مطالبی وجود دارد که صدور آن از زبان شخصیتی چون علی شایسته نیست و بعلاوه ابو عبید القاسم ابن سلام از شرح سخنانی که از دیگران در نهج البلاغه آمده خودداری کرده. و از این رو در کتاب او «سخنان علی به اندازه یک چهارم سخنان عمر است.»

آنگاه برای اینکه اطمینان خواننده را به سخن خود بیشتر کند، می‌افزاید: «و دلایل دیگری نیز موجود است که ثابت می‌کند آنچه در نهج البلاغه آمده، از علی نیست.» (۱۸) ولیکن هرگز از این همه دلایل موجود!! سخنی به میان نمی‌آورد.

با وصف این از سر اکرام و تفضل، برای اینکه به آگاهی ما بیفزاید، می‌گوید: «بنابراین برای دکتر زکی، شایسته نیست که بدون تحقیق و تفحص از کتابی همچون نهج البلاغه که عقل و نظر و نقل و تحقیق کاملاً در انتساب آن به علی تردید دارد و در طول روزگارانی دراز نوشته شده است، مطالبی بگزیند و مورد بحث قرار دهد و آنچه را که شامل سخنان نادرست و سست بسیاری است نمونه‌ای از سخن علی بن ابیطالب و همچنین متعلق به قرن اول هجری بداند.» (۱۹)

و بدین ترتیب همه این گروه شک‌آوران، بدون اینکه سابقه‌آشنایی، بینشان باشد، با یکدیگر همدستی و همفکری کرده‌اند. همدستی و کوشش برای ویران کردن بنای سر به فلک ساییده‌ای که نهج البلاغه پی افکنده است.

### پاسخ این ابی‌الحدید و بعضی از محققان

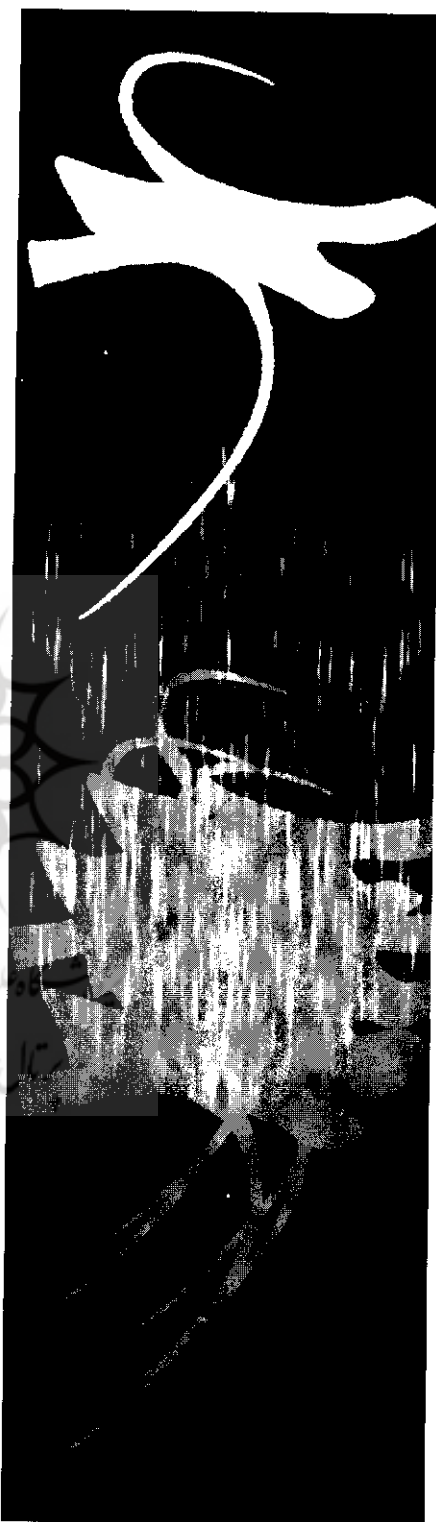
اما از دیرباز بسیاری از نویسندگان، ادیبان و محققان در رد این گونه افتراها، و اقامه برهان بر نادرستی اینس پندارها و ادعاهای کذب، کوششهای صادقانه‌ای کرده‌اند. اولین

سخن‌شناسی که در مقام پاسخ دادن به این شبهات برآمد، ادیب روزگار خویش عزالدین بن ابی‌الحدید بود که با شرحی که بر نهج‌البلاغه نوشت بدین کار پرداخت. مادر ذیل، گوشه‌هایی از سخنان این ادیب بزرگ را می‌آوریم.

«بسیاری از هواپرستان می‌گویند: بخش عظیمی از نهج‌البلاغه را دسته‌ای از سخنوران شیعی ساخته و پرداخته‌اند، و چه بسا قسمتهایی از این کتاب را به سید رضی و دیگران نسبت داده‌اند، اما اینان کسانی هستند که پردهٔ عصیبت چشم حقیقت‌بینشان را کور کرده است. و از راه مستقیم و آشکار حق منحرف گشته‌اند.

برای اینکه نادرستی این پندار را به اختصار روشن کنم، باید بگویم که وضع نهج‌البلاغه، بنا به این تصور که از علی ع نباشد، از دو حال خارج نیست. یا همهٔ آن از دیگران است یا بخشی از آن. اما سستی و بطلان صورت اول به وضوح آشکار است، زیرا که صحت اسناد بعضی از قسمت‌های آن به علی ع بتواتر ثابت شده، و همه یا اغلب محدثان و بسیاری از مورخان، قسمتهای زیادی از آن را نقل کرده‌اند و چون شیعه نبوده‌اند کسی نمی‌تواند نقل آنان را به غرضی حمل کند.

صورت دوم نیز، همان معنی را تأیید می‌کند، چون کسی که به آیین سخن و خطابه آشنا و مانوس، باشد و از علم بیان طرفی بر بسته و در این زمینه از ذوقی سالم و مجرب برخوردار باشد، بی‌تردید سخن رکیک و فصیح و افصح، و





کلام اصیل و نوآمده و جدید را بازمی شناسد، و چنانچه در برابر دفتری شامل مجموعه‌ای از سخنان دو یا چند خطیب، قرار گیرد، اختلاف سبک و تفاوت سخن را درمی یابد. چنان که ما به سبب آشنایی و معرفتی که به شعر و نقد آن داریم وقتی دیوان «ابی تمام» را ورق بزنیم و در میان شعر او، قصیده یا قصایدی از دیگران باشد، به مدد ذوق، آن را از شعر ابی تمام تمیز می‌دهیم. برای اینکه شعر او و روح، و سبک، و اندیشه او در شعر، با دیگران تفاوت‌هایی محسوس دارد...؟ وقتی خواننده به تأمل در نهج البلاغه می‌اندیشد، همه آن را آب زلالی از یک سرچشمه، برخوردار از یک روح، و جوهر، و دارای یک طرز و سبک می‌یابد عیناً مانند جسم ساده و بسیطی که هیچ جزء آن در ماهیت با دیگر اجزاء اختلافی ندارد، و همانند قرآن کریم که اول آن چون وسط آن، و وسط آن مانند آخر آن است... با این برهان قاطع و روشن خطای کسانی که می‌پندارند این کتاب یا بخشی از آن به نام علی علیه السلام جعل و نوشته شده است آشکار می‌شود.» (۲۰)

و تا هنگامی که نویسنده‌ای از معاصرین این روش اصولی نقد را نداند - اگر چه استاد ادبیات هم باشد - از وی دور نیست که بگوید: «وابستگی شریف رضی - جامع نهج البلاغه - به خاندان علوی، زمینه تردید درباره صحت قول او و احتمال تعصب و جانبداری او را از علی علیه السلام ممکن می‌کند... بعضی از کسانی که درباره سید مطالبی نوشته‌اند، می‌گویند: او

شاعری بود که لفظ، رام طبع او بود، زبانی گشاده داشت. و در عین توانایی در شعر، در نثر نیز بلیغ و قدرتمند بود، و از این رو برای کسی مانند او آسان بود که سخنانی همچون کلام علی علیه السلام با سبکی استوار و متین، و با لفظی فصیح و شیرین بپردازد.» (۲۱)

ابن ابی الحدید از شیخ خود «ابی الخیر واسطی» نقل می‌کند: روزی ابوالخیر و استادش «ابن الخشاب» خطبه‌ای از علی علیه السلام معروف به ششقیه را می‌خواندند، بعد از پایان خطبه ابی الخیر سؤال کرد: آیا به نظر شما این خطبه مجعول است؟ ابن الخشاب گفت: نه بخدا، یقین دارم که این گفته خود اوست همچنانکه تو نیز تصدیق می‌کنی.

می‌گوید: با او گفتم بسیاری می‌پندارند که این خطبه از شریف رضی - رحمة الله تعالی - است. گفت: این روح و اندیشه، و این سبک و اسلوب سخن کجا و شریف رضی و دیگران کجا! ما با کلام و شیوه سخن رضی آشنایی داریم و آن را به خوبی می‌شناسیم...

و آنگاه افزود: «به خدا این خطبه را در کتابهایی که دوست سال پیش از تولد سید رضی نوشته شده است، دیده‌ام. و همچنین به قلم دانشمندان و بزرگانی خوانده‌ام که خط آنها را می‌شناسم و سالها قبل از اینکه نقیب ابواحمد - پدر سید شریف رضی - قدم به جهان هستی گذارد، زندگی می‌کرده‌اند.» (۲۲)

ابن ابی الحدید در شرح خطبه ششقیه می‌نویسد: «من قسمت زیادی از این خطبه را در

نوشته‌های شیخ بزرگ، ابوالقاسم بلخی پیشوای معتزلیان بغداد یافتیم. او در زمان خلافت المقتدر، سالها پیش از آنکه رضی به دینا بیاید می‌زیسته است. و نیز بخش اعظمی از آن را در کتاب ابی جعفر بن قبه دیدیم. این ابوجعفر از شاگردان ابوالقاسم بلخی -رحمة الله تعالی- بود و سالها پیش از آنکه رضی پای به جهان بگذارد در گذشته است.» (۲۳)

امام زیدی یحیی بن حمزه علوی (متوفی ۷۴۵ هجری). در شرح حال علی علیه السلام می‌نویسد: «بخش اعظم سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام همانست که در نهج البلاغه گردآمده است و این موضوع به تواتر نقل شده و همگی در صحت این قول اتفاق نظر دارند.» (۲۴)

نویسنده معاصر مصری، محمد عبدالغنی حسن می‌گوید: «و هرگز سخنی را که بعضی از خرده گیران با آن، گلوی خود را خسته کرده‌اند، نباید بازگو کنیم. و آن سخن این است که نهج البلاغه از علی -کرم الله وجهه- نیست بلکه خود شریف رضی آن را جعل کرده است. درباره این توهم ابن ابی الحدید قبلاً به بهترین وجهی دفاع کرده، همانطوری که در روزگار ما شیخ محمد محیی الدین عبدالحمید این کار را انجام داده است.» (۲۵)

و نیز دکتر زکی مبارک در جواب شکوک «مسیو دیمومین» می‌گوید: «اما در این مورد، ما باید کمال دقت و احتیاط را بکار بندیم. زیرا به گفته جاحظ خطبه‌های علی، عمر و عثمان در مجموعه‌هایی گردآمده و نگهداری می‌شده

است و سخن او بدین معنی است که خطبه‌های علی پیش از سید رضی معروف بوده است، به علاوه کسانی که، نهج البلاغه را ساخته و پراخته وی دانسته‌اند، سخنان این است که او برای مقاصد مذهبی خود - تشیع - آنها را جعل کرده. اگر چنین باشد و بتوانیم این احتمال را بپذیریم، آیا نمی‌توانیم تصور کنیم که اهل تسنن نیز تهمت جعل نهج البلاغه را، به علت دشمنی و مخالفت خود با شیعه، به شریف رضی بسته باشند؟» (۲۶)

### تفصیل شبهات

به هر صورت با اینکه این رساله جای تفصیلی را که شایسته این موضوع است - ندارد، ما به تناسب امکان، مجال سخن را می‌گستریم و شبهاتی را که در این مسأله مطرح شده است، عیناً و به ایجاز می‌آوریم، و به جواب گفتن یکایک آنها می‌پردازیم. به امید اینکه حق آشکار، و نادرستی کشف شود، و صبح روشن حقیقت برای هر دیده‌ور صاحب بصیرت طلوع نماید. و اینک شبهات:

اول: تعریض به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله  
در نهج البلاغه، که این سخنان با مقام امام و خلق و خوی و بزرگواری وی تناسبی ندارد.

دوم: تکرار کلمه وصی و وصایا در نهج البلاغه، این کلمه در آن روز آشنای زبان مسلمانان نبوده و بلکه سالها پس از آن ساخته شده است.

سوم: طولانی بودن بعضی از خطبه‌ها، مانند

خطبه «قاصعه» و «اشباح» و نیز بعضی از نامه‌ها مانند عهدنامه‌ای که حضرت هنگام نصب مالک اشتر به ولایت شام، خطاب به وی نوشته است. و این کار برخلاف روش مألوف بلیغان آن روز از صحابه و دیگران می‌باشد.

چهارم: وجود سجع و موازانه و دیگر آرایشهای لفظی و معنوی که ادب عربی، بعد از عصر امام با آن آشنا شده است.

پنجم: توصیف‌های دقیق، چنانکه در خطبه‌های مربوط به وصف «خفاش» و «طاووس» و «مورچه» و «ملخ» بکار رفته است. ما نمونه‌ای برای اینگونه توصیف‌ها در گفته‌های بزرگان صدر اسلام نمی‌یابیم. این چنین وصف‌های دقیق از آثار ترجمه کتب یونانی و ایرانی و نتیجه تأثر عرب از آن، و خودبه خود از نظر زمانی پس از عصر زندگی امام است.

ششم: دسته‌بندی کردن و تقسیم‌بندی معانی و مسائل، مانند اینکه استغفار بر شش معنی است یا اعیان دارای چهار رکن، و صبر دارای چهار شاخه است. این معنی نیز تحت تأثیر ترجمه آثار دیگران پیدا شده و در زمان امام چندان شایع و آشنا نبوده است.

هفتم: وجود عباراتی در نهج البلاغه که گاهی خواننده در آنها ادعاهای علی علیه السلام را از آگاهی به غیب می‌بیند و این معنایی است که باید شأن علی علیه السلام برتر از آن دانسته شود، زیرا که علم به غیب از خصایص بزرگ نبوت است و کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله را نمی‌رسد که دست ادعا به سوی آن دراز کند.

هشتم: سخنان بسیاری در نهج البلاغه که در باب زهد، و یاد مرگ گفته شده و این معنی از سویی نتیجه برخورد مسلمین با مسیحیان، و از سوی دیگر حاصل تأثر از صوفیه است که این هر دو را ثمره روزهای بعد از علی علیه السلام باید دانست. نهم: انتساب پاره‌ای از جملات نهج البلاغه به اشخاص دیگر بوسیله بعضی از کتب و مأخذ قدیمی.

و بالاخره دهم: بسیاری از کتب لغت و ادب از نهج البلاغه شاهدهی ذکر نکرده‌اند، و این امر نشان می‌دهد که این بزرگان نسبت آن را به علی علیه السلام مردود می‌شناختند و لذا از استشهاد به آن اعراض نموده‌اند.

اینها عیناً خلاصه‌ای از همه شکوک و شبهاتی است که در نسبت نهج البلاغه به علی علیه السلام گفته شده است و ما بعد از این جواب شبهات مذکور را به ترتیب خواهیم آورد. به این امید که موجب رضایت جویندگان و اقعاع مرددان باشد.

### جواب شبهات

#### جواب شبهه اول: (تعریض)

«صحبت» در لغت، معنایی بیشتر از همنشینی و همزمانی ندارد و هرگز برای دو مصاحب هماهنگی و اتفاق در رأی و عقیده را اثبات نمی‌کند. خداوند - تبارک و تعالی - در قرآن کریم می‌فرماید: قال له صاحبه و هو یحاوره: «اکفرت بالذی خلقک؟» (۲۷)

همنشینی در مقام گفتگو و پند و اندرز به

او گفت: آیا به آنکه تو را آفرید کافر شدی؟

یا در خطاب به کفار مکه می فرماید:

«ما بصاحبکم من جنه» (۲۸)

صاحب شما مجنون نیست.

و شواهد دیگری از آیات قرآنی و حدیث و شعر که ما به علت پرهیز از طول کلام از ذکر آن خودداری می کنیم.

از اینجا دانسته می شود که اگر کسی با رسول خدا ﷺ همزمان و همنشین باشد، اگر چه

اطلاق «الصاحب = همنشین» هم بر او درست

آید، بمجرد این همزمانی و همنشینی نمی توان

او را به ایمان و تقوی و ورع و وثاقت متصف

دانست، بلکه بی شک باید تمام زندگی او را از

هر جهت بررسی کرد تا آشکار شود که آن

صحابی در رفتار و دیانت، و تعهد و مسئولیت تا

چه درجه ای استحقاق دارد و در چه میزانی از

تقوا و وثاقت و تزکیه حقیقی قرار گرفته است.

برای دقت در شناخت صحابه رسول ﷺ کافی

است که آنچه را بخاری از پیامبر اکرم نقل کرده

است در اینجا بیاوریم، رسول خدا فرمود:

«گروهی از شما برای شفاعت به سوی من

خواهند آمد و در حالی که در برابر من بر خود

می لرزند، بر آن می شوم که از آنان شفاعت کنم و

می گویم: «خدا یا اینان از اصحاب منند.» ندا

در می رسد: «نمی دانی بعد از تو چه کردند.»

و در حدیث دیگری، می گویم: «اینان امت

منند.» ندا در می رسد: «نمی دانی که آنان چگونه

به گذشته بازپس گشتند.»

و در حدیث سوم گفته می شود: «آنچه را که

آنان بعد از تو تغییر دادند نمی دانی.» و من

می گویم:

«از رحمت حق دور باد کسی که بعد از من

آیین حق را تبدیل کند.»

در سنن «ابن ماجه» آمده است: رسول

خدا ﷺ فرمود: «لعنت بر شما یا وای بر شما باد

اگر بعد از من به کفر بازگردید که در آن حال

خون بعضی از شما به دست برخی دیگر ریخته

خواهد شد.» (۲۹)

در چنین حالی همه صحابه رسول پاک و

منزه نیستند و همه آنان چنان ساحتی ندارند که

جای ایراد و اشکالی بر آن نباشد و از این رو

هرگز منعی ندارد اگر علی علیه السلام کسی را که

در خور ملامت و نکوهش است، به عیب و

مذمت یاد کند. مخصوصاً کسانی را که بر وی

خروج کردند و علناً با او بر سر جنگ شدند و به

هر وسیله ای که ممکن بود در صدد قتل و ریختن

خون او برآمدند.

بدین سبب اگر آنحضرت، ناسزاواری را

نکوهیده، و به مذمت گرفته باشد، چنان نیست

که گفته شود: «صدور این سخنان از زبان

شخصیتی مانند علی، با آن درجه از دین و علم و

تقوی شایسته نیست»، چنانکه محمود محمد

شاکر می پندارد. یا چنان نیست که انکار آن لازم

باشد «تا از تنزل مقام علی به چنان سطحی

جلوگیری شود.» چنانکه دکتر شفیع السید ادعا

دارد.

و آیا اصولاً مذمت و محکوم کردن نا کثین و

قاسطین، و سرزنش و ملامت مارقین و منحرفین

پاسخی به  
شبهاتی پیرامون  
نهج البلاغه

شماره ۱۱ از ۱۲۷

کاری بر خلاف تقوی و احکام دین است؟

اگر مذمت این نابکاران برخلاف تقوی و دین نیست - که نیست - پس سرزنش آنان و نظایرشان را دور از شأن امام نمی توان دانست، و اگر چنین سخنی در نهج البلاغه آمده باشد، نمی توان نسبت آن را به علی علیه السلام مورد تردید و شک قرار داد.

خاصه اینکه آن حضرت یاران وفادار و ثابت قدم پیامبر را به نیکوترین تعبیرها می ستاید و در فراق آن صاحب دلان، دردمندانه می نالند. بدلیل اینکه «الذین تلوا القرآن فاحکوه، و تدبروا الفرض فأقاموه، احيوا السنة أماتوا البدعة».

آنان قرآن را خواندند و با عمل خود بدان قوت بخشیدند، درباره فرائض اندیشیدند و بر پای داشتند، و در احیای سنت های الهی کوشیدند و در از بین بردن بدعت ها پای فشردند. (۳۰)

آری ایسن همان راه پسر در دسر و اعجاب انگیزی بود که علی علیه السلام در طول حیات خود به پای اخلاص پیمود: پیوسته سخن بحق و صداقت گفت، شایسته مدح راستود، در خور مذمت را به بدی یاد کرد. و در هیچ گوشه ای از کارهای خود جایی برای حرف خرده گیران باقی نگذاشت.

جواب شبهه دوم: «وصی و وصیت» کلمه «وصیت» و مشتقاتش بارها در قرآن

کریم (۳۱) و احادیث نبوی تکرار شده است. از مواردی که در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله به کار رفته، مربوط به اجتماع «انذار» است که در آنجا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«فایکم یؤازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصی و خلیفتی فیکم؟»  
در این کار بزرگ چه کسی به یاری من برمی خیزد تا برادر، وصی و جانشین من در میان شما گردد؟»

همه حاضران از اظهار جواب مثبت دم فرو بستند، اما از آن میان علی برخاست و گفت: «من یارسول الله... الخ» (۳۲)

همچنین احادیث متعددی که در آنها علی علیه السلام به اوصافی مانند «وصی»، «افضل الاوصیاء» و «خاتم الوصیین» توصیف شده است و منابع این احادیث، کتب و مراجع معتبری است که در نزد همه مسلمین قابل اعتماد است. (۳۳)

شعراي معروف آن عصر نیز این معنی را در شعر خود به کار برده اند که از جمله لغوی و نحوی مشهور ابوالاسود الدونلی را می توان نام برد. وی می گوید:

احب محمداً حباً شديداً  
و عباساً و حمزة و الوصيا (۳۴)  
«محمد صلی الله علیه و آله، را از جان و دل دوست می دارم و عباس، حمزه و وصی را هم.» و نیز حسان بن ثابت که در ضمن قصیده ای خطاب به علی علیه السلام، می گوید:

الست اخاه فی الهدی و وصیه  
واعلم منهم بالکتاب و بالسنن؟ (۳۵)

«آیا در پیشوایی و هدایت، برادر و وصی پیامبر ﷺ، و در علم کتاب و سنت از همگان بیشتر نیستی؟» و همچنین نعمان ابن عجلان در ضمن قطعه‌ای می‌گوید:

وصی النبی المصطفی و ابن عمه

و قاتل فرسان الضلاله و الکفر (۳۶)

«علی وصی پیامبر برگزیده و پسر عم او و

کشنده قهرمانان ضلالت و کفر است.»

و بسیاری دیگر از شاعران آن عهد که ابن ابی الحدید در کتاب خود فصلی را به آنان اختصاص داده است. و اینان که در شعرشان از وصایت علی رضی الله عنه سخن گفته‌اند، کسانی هستند که بسیاری از آنان در جنگ بدر، در رکاب پیامبر بوده‌اند یا از صحابه رسول و تابعین محسوب می‌شوند. (۳۷)

اما شعرای متأخر از آن عهد، یعنی عصر صحابه و تابعین، کلمه وصی را به کرات در مورد خاص علی رضی الله عنه به کار برده‌اند و ما در اینجا برای ذکر نام و شعر آنان مجال گسترده‌ای نداریم، و نیز شواهد بیشماری که در همین معنی در آثار مورخان، کتب تراجم و دیگران وجود دارد و در اینجا به اشاره‌ای هم از آنها نمی‌توان یاد کرد.

بنابر آنچه گذشت، کلمه «وصی»، علاوه بر اینکه در قرآن کریم بکار رفته، کلمه اصیل کلام نبوی است و پیامبر خدا آن را به کار برده است، و از مسلمانان و غیرمسلمانان، کسی در انکار اصالت لغوی، دینی و تاریخی آن سخنی ندارد و محققاً مسلمانان صدر اسلام هم به همان معنایی که گذشت بارها به کار برده‌اند.

جواب شبهه سوم: «طول خطبه‌ها»

بلندی و کوتاهی خطبه، نامه و عهدنامه به موقعیت کلام بستگی تام دارد.

علمای سخن در باب بلاغت گفته‌اند: بلاغت عبارت از مطابقت مقال با مقتضای حال است. اگر شرایط و موقعیت، طول کلام را اقتضا نماید، سخنور بلیغ باید گفتار خود را طولانی کند و نیز در وقت دیگری که موقعیت، کوتاهی سخن را بطلبد باید بر کم‌گویی بسنده نماید. از همین رو «سحبان وائل» - کسی که در عرب به بلاغت مشهور است - وقتی در مجلس معاویه، مقتضی را موجود می‌بیند، قیام می‌کند و از پایان نماز ظهر تا هنگام نماز عصر به ایراد خطبه می‌پردازد (۳۸) بی آنکه کسی از حاضران، سخن او را بر خلاف قواعد بلاغت و اصول سخنگویی بداند.

بسیاری از نویسندگان و از جمله دکتر زکی مبارک، به این شبهه پاسخ گفته‌اند، نامبرده می‌گوید: «در گذشته غالباً اطناب (طولانی سخن گفتن) و ایجاز (کوتاه سخن گفتن) کلام به موقعیت و مقتضای حال بستگی داشت، نویسنده گاهی به ایجاز می‌نوشت و گاهی سخن را به اطناب می‌کشاند. تنها معیار و مشخص کاتب در این باب، شرایطی بود که او را به نوشتن واداشته بود. البته در میان نویسندگان کسانی هم بودند که پیوسته کلامشان به ایجاز بود، اما به هر حال در این امر هیچ اصل و قاعده‌ای جز رعایت توافق و تناسب با مقتضای حال متبع نبود و شرایط و موقعیت حکم می‌کرد که چه مقالی در خور

ایجاز و چه مقامی سزاوار اطناب است.

سبحان وائل که به طول سخن نامبرده است، کسی بود که گاهی خطابه‌اش تا نیمه‌ای از روز هم به طول می‌انجامید. در صورتی که از او خطابه‌های کوتاه و موجزی هم نقل شده است. «نوشته‌ها، خطبه‌ها، وصایا و نامه‌های علی علیه السلام نیز به همین شیوه است. او وقتی برای یکی از فرمانداران خود پیمان‌نامه‌ای می‌نویسد، و می‌خواهد مسائلی را که رعایت آنها را برای فرماندار خود فرض می‌داند، بیان دارد، به جانب اطناب می‌گراید و هنگامی که در مسأله خاصی برای یکی از نزدیکان خویش مطلبی می‌نویسد که در آن، موقعیت طول سخن را اقتضا نمی‌کند، به ایجاز می‌کوشد.»<sup>(۳۹)</sup>

### جواب شبهه چهارم: «سجع و آرایشهای

لفظی»

آوردن آرایشها و صنایع لفظی مانند سجع و مزدوج، امری نیست که برای سخنوران و سخن‌شناسان زمان علی علیه السلام ناآشنا دانسته شود، چنانکه دکتر احمد امین می‌پندارد.<sup>(۴۰)</sup> وجود قرآن کریم برای اثبات این مدعا کافی است. اما برای کسی مانند علی که شاگرد مکتب قرآن است، چه چیزی شایسته‌تر و سزاوارتر از اینکه از قرآن، حتی در اسلوب کلام و تعبیر، و ساخت و یافت سخن پیروی کند؟ علاوه بر این محدثان و مورخان، سخنان مسجع و مزدوج بسیاری از کلام نبوی<sup>(۴۱)</sup> و بعضی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند ولی دلالت اصیل و

مطمئن قرآن شریف ما را از همه بی‌نیاز می‌کند و چنانچه آنان در کلام خود به چنان مسائلی توجه کرده باشند روشن است که بی‌تردید تحت تأثیر جاذبه قرآن و کلام الهی بوده‌اند.

دکتر زکی مبارک در این باره می‌گوید: «به نظر ما «توحیدی» کسی است که حدیث سقیفه را ابداع کرده است و این معنی را می‌داند که از قول صحابه با کلامی مسجع سخن می‌گوید، زیرا که او گفتار آنان را با همان سبک می‌شناسد.»<sup>(۴۲)</sup>

بدین ترتیب می‌بینیم که سخن آراسته به سجع، در زمان حیات علی علیه السلام غیر مألوف و ناآشنا نبوده است و لذا در صحت انتساب سخنانی، با این نوع آرایش‌ها و صنایع به پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه و معاصرینش، هرگز جای شکمی وجود ندارد.

### جواب شبهه پنجم: «وصف‌های دقیق»

وصف دقیق از هر چیزی حاصل تأمل دقیق در آن چیز است. در هر سخنی هر چه اندیشه، عمیق‌تر و دقیق‌تر و توصیف، همه‌جانبه‌تر و کامل‌تر باشد، می‌توان نتیجه گرفت که نویسنده یا گوینده، از تیزهوشی و فراست، و نبوغ و عظمت شگفت‌انگیز تری برخوردار بوده است. اصولاً همه افرادی که علم در طول حیات خود آنها را، بعنوان عالم و دانشمند، شناخته است، بزرگانی هستند که نبوغشان بر تأمل در اشیاء، در شناخت ذات، و کشف حقیقت مجهول آنها استوار است و به مدد همین استعداد، امکان می‌یابند به توصیف حقایق پیچیده و اعماق کشف نشده

امور و اشیایی پردازند که آدمی چیزی از آنها را نمی‌شناسد.

من هرگز گمان نمی‌کنم کسی دقت و صفت، نهایت کنجکاوی، قدرت کشف اسرار پوشیده و ناشناخته احدی از دانشمندان بزرگ را انکار کند و ناپسند شمارد. اما چرا برای دکتر احمد امین<sup>(۴۳)</sup> و هم‌نویان او پذیرفتنی نیست که علی عليه السلام از ملخ با توصیفی دقیق سخن گوید، یا از مورچه و صفتی عمیق کند؟ این خود مسأله‌ای در خور تأمل است.

حتی بعضی از غفلت‌زدگان خطبه‌ای را که در آن، علی عليه السلام به وصف طاووس پرداخته است، از او نمی‌دانند به این دلیل که در مدینه طاووس نبوده است، باید گفت که «آن روزها انواع میوه‌ها و محصولات گوناگون، بعنوان مالیات، به کوفه آورده می‌شد و هدایای پادشاهان از سراسر جهان بدان سواران<sup>(۴۴)</sup> بود.»

و از این رو آن حضرت طاووس را در کوفه دیده و در خلقت آن بدقت اندیشیده، و دقیق‌تر از هر عالم هوشمند و نابغه تیزبینی به مطالعه آن پرداخته بود.

و آنچه در نهج‌البلاغه می‌بینیم، حاصل همان دقت نظرها و تیزبینی‌ها است. در خلال این خطبه است که به مطالعه کنجکاوانه و مثبتی بر مشاهده عمیق و رؤیت دقیق اشاره می‌فرماید و حتی می‌گوید:

«احييك من ذلك على معاينة»<sup>(۴۵)</sup>

دیدن طاووس را به شما سفارش می‌کنم.

و اما شاید در همه این موارد گناه علی این است که دقت نظر او از تمام مردم روزگارش بیشتر بود و دریغ‌ا که این هنر، گناهی بزرگ است!

### جواب شبهه ششم: «دسته‌بندی و تقسیم معانی»

دسته‌بندی و تقسیم معانی مختلف که در نهج‌البلاغه آمده، امری نوظهور نیست و ظاهراً دکتر احمد امین زحمت مراجعه به کتب گذشتگان را به خود نداده است که هرگاه از این موضوع سخنی به میان می‌آید، می‌گوید که این تقسیمات و دسته‌بندی‌ها در اثر ترجمه کتب فلسفی یونانی به زبان عربی و بعد از تدوین و تنظیم علوم گوناگون پیدا شده است.<sup>(۴۶)</sup>

در احادیث نبوی آمده است که پیامبر می‌فرماید:

«ثلاثة لا يكاد يسلم منهن احد... الخ»<sup>(۴۷)</sup>

سه خصلت ناپسند است که احدی از شما آن درامان نمی‌ماند...

یا «اوصافي ربي بتسع و انا اوصيكم بها...»<sup>(۴۸)</sup>

پروردگار مرا به نه چیز سفارش کرد که من شما را بدانها وصیت می‌کنم...

و یا «اربع من النشء: شرب العسل... الخ»<sup>(۴۹)</sup>

چهار چیز بیماری جنون را درمان می‌کند: خوردن عسل...

در روایتی از خلیفه اول، ابوبکر، آمده است:

پاسخی به شبهاتی پیرامون نهج‌البلاغه

شماره ۱۲۱ ۱۳۱



«ثلاث فعلتھن وددت انی ترکتھن، و ثلاث ترکتھن وددت انی فعلتھن، و ثلاث وددت انی سألت رسول اللہ ﷺ عنھن، فاما الثلاث» (۵۰)

سه کار را انجام دادم، و ای کاش نکرده بودم، و سه کار را ترک کردم که ای کاش انجام می دادم و سه موضوع برایم مطرح بود که ای کاش از پیامبر ﷺ می پرسیدم. اما آن سه... و همچنین در روایات دیگری از خلیفه دوم، عمر آمده است:

«النساء ثلاث...» (۵۱)

زنان سه دسته‌اند...

«الانسان لایتعلم العلم لثلاث و لایترکه ثلاث» (۵۲) ... الخ

انسان علم را در سه مورد نمی آموزد و برای سه چیز آن را ترک نمی کند...

«الرجال ثلاثه» (۵۳) ... الخ

مردان سه دسته‌اند...

«ثلاث خصال من لم یکن فیہ لم ینفعہ الایمان... الخ» (۵۴)

سه خصلت است که اگر در انسان نباشد ایمان برای او سودی ندارد...

از امثال این نوع عبارات نمونه‌های بسیاری از صحابه، تابعین و دیگران می توان نقل کرد. اما آیا تمام اینها را شیعه جعل کرده و به دهان گویندگان آن گذاشته است؟ و آیا اینها را هم شریف رضی ساخته و اینجا و آنجا به آنان بخشیده است؟ و بالاخره آیا چگونه احمد امین و همفکرانش این همه متون و احادیث را

ندیده‌اند؟

جواب شبهه هفتم: «علم به غیب»

علی علیہ السلام در ضمن خطابه‌ای که در بصره ایراد می فرمود از جنگهای آینده و هجوم مهاجمین خبر می داد یکی از یارانش گفت: یا امیرالمؤمنین آیا خداوند به تو از علم غیب خود بهره‌ای عطا فرموده است؟

علی علیہ السلام در جواب آن مرد که از قبیله کلب بود خندید و گفت: (۵۵)

«ای برادر کلبی! این که من گفتم، علم غیب نیست بکله دانشی آموختنی است که از صاحب آن باید آموخت... این علم را خداوند به پیامبرش و آن بزرگوار به من تعلیم داد و دعا کرد که سینه من حافظ آن باشد.» (۵۶)

و این است عقیده ما در باب علم غیب امامان علیهم السلام: علمی که از صاحب آن آموخته‌اند، و این صاحب علم، پیامبر خدا ﷺ است.

این معنی با آنچه شیخ مفید، محمدبن محمدبن نعمان از ابن المغیره نقل کرده است، تأیید می شود. وی می گوید: «من و یحیی بن عبدالله بن الحسن در حضور ابی الحسن امام، موسی بن جعفر علیهم السلام، بودیم. یحیی به آن حضرت گفت: فدایت شوم، عده‌ای می گویند که شما از غیب آگاهید. فرمود: سبحان الله... بخدا نمی دانم مگر آنچه از رسول خدا ﷺ به من رسیده است.» (۵۷)

از سخنان علی و فرزندش موسی بن جعفر علیهم السلام، حقیقت معنای علم غیبی که در

سخنان ائمه وارد شده است روشن و دریافته می‌شود، اما عباس محمود العقاد، که این معنی بر او پوشیده است و از معنی سخن امام در



نهج البلاغه نیز آگاهی ندارد، بی مطالعه و شتاب زده می‌گوید: «اخباری که در نهج البلاغه به پیش‌بینی واقعه حجاج، فتنه زنج و هجوم مغول و

تاتار و غیره، اشاره دارد، عموماً مطالبی دخیل و از مسائلی است که نسخه‌نویسان سالها پس از وقوع این حوادث، به اصل کتاب افزوده‌اند.» (۵۸)

و این از اشکالات خنده‌داری است!

زیرا وقتی ایشان می‌بندارد آنچه درباره حمله مغول و تاتار، در نهج البلاغه آمده از مطالب دخیل و از سخنانی است که نساخ بدان افزوده‌اند، توجه ندارد که در حال حاضر، در کتابخانه‌های جهان نسخ خطی<sup>(۵۹)</sup> بسیاری از نهج البلاغه موجود است که پیش از عصر مغول و اشغال بغداد کتابت شده است و متن آنها عیناً همان است که ابن ابی‌الحدید شرح خود را بر اساس آن نوشته و کتابت آن به دست و قلم شریف رضی بوده (۶۰) است.

و ای عجب! چه کسی این مطالب را به نهج البلاغه درآمیخته و یا کدام ناسخی بر آن افزوده است؟ و آیا چنان است که نسبت علم غیب به جاعلان و ناسخان از نسبت آن به علی پذیرفتنی‌تر باشد؟

**جواب شبهه هشتم: «زهد و یاد مرگ»**

احوال و اوضاع متحولی که در صدر اسلام همه جهان را یکباره به روی مسلمانان گشود، متأسفانه عدالتی که توزیع ثروت و تدبیر معاش عمومی را به مقتضای قسط و برابری اسلامی تحقق بخشید، به همراه خود نداشت، در اثر این واقعه، به علت وجود نظام خاص اقتصادی، توزیع غیر عادلانه ثروت و گرد آمدن وحشتناک

پاسخی به  
شبهاتی پیرامون  
نهج البلاغه

شماره ۱۱۲ و ۱۳۳

آن بر مال اندوزان و سودپرستان، برای اکثریت مردم فقر و بدبختی روزافزون و مرگ زایی به بار آمد. (امام همزمان با این شرایط، امر خلافت را به دست گرفت).

اما آنچه آن حضرت را وامی داشت که این گونه در امر پارسایی و زهد - که به آن اشاره شده است - پافشاری و تأکید کند، این اصل بود که می خواست در فاجعه عجیب سرمایه داری و بلای بزرگ زندگی طبقاتی تخفیفی پدید آورد. آنچه سخن ما را تأیید می کند این است که می بینیم وقتی افرادی از یاران علی علیه السلام به راستی لباس زهد می پوشند و از دنیا بیزاری می جویند و او می داند که دوستی دنیا و زر و زیور آن، پرده چشم آنان نخواهد شد، آنها را در زهد بیش از حد، ملامت می کند. مانند آن روزی که می شنود عاصم بن زیاد حارثی لباس ژنده ای پوشیده و از اهل دنیاکناره گیری کرده است، و به او می فرماید:

«یا عدی نفسه! لقد استهام بك الجنیت! اما رحمت اهلك و ولدك اتری الله احل لك الطيبات و هو یكره ان تأخذها؟»

ای دشمن جان خود! شیطان ترا به سرگردانی کشیده است. آیا به زن و فرزندت رحم نمی کنی که از قیام به ادای حقوق آنان چشم پوشیده ای؟ آیا می پنداری خداوند طیبیات را برای تو حلال کرده است ولی نمی پسندد که تو از آن برخوردار باشی؟»

عاصم گفت: «یا امیرالمؤمنین این کار را از تو آموختم که لباس زبر و خشن می پوشی و غذای

ساده و نان خشک می خوری.»  
علی علیه السلام گفت:

«ویحک انی لست کأنت، ان الله فرض علی ائمة العدل ان یقدروا انفسهم بضعفة الناس کی لا یتبع بالفقیر فقره.»

وای بر تو من مانند تو نیستم، زیرا خداوند به رهبران عادل فرض کرده است که زندگی خود را در سطح معاش تهیدستان قرار دهند تا ناداری، آنان را به پریشانی نیندازد و درد تهیدستی آنها را نشوراند. (۶۱)

بنابراین علی علیه السلام با زهد خویش نمی خواست برای زندگی مردم رسم و راه و آئینی وضع کند، بلکه بر آن بود که هر چه بهتر، تعهد و مسئولیت رهبری خود را جامعه عمل پوشاند. این نکته را آن حضرت - سلام الله علیه، در نامه ای که برای عثمان بن حنیف، که از جانب وی والی بصره بود - به تفصیل شرح فرموده است.

در ضمن این نامه می گوید:

«و لو ست لاهتدیت الطریق، الی مصفی هذا العسل، و لباب هذا القمح، و نسایح هذا القز. ولكن هیهات ان ینغلبنی هوای، و یقودنی جشعی، الی تخیر الاطعمه و لعل بالحجاز او الیمامه من لا طمع له فی القرص، و لا عهد له بالشعب او ابیت مبطاناً و حولی بطون غرثی و اکباد حری؟... أأقنع من نفسی بان یقال: هذا امیرالمؤمنین و لا اشارکهم فی مکاره الدهر، او أکون اسوة لهم فی جشوبة العیش؟»

اگر می خواستم، می توانستم به شهد ناب

عسل و مغز گندم و بافته ابریشم دست یابم و از آن بهره گیرم. ولی هیبت! چگونه ممکن است من اسیر هوس و تسلیم حرص نفس شوم، و در خوردنی‌ها در جستجوی غذای بهتر برآیم و انتخاب کنم. در حالی که در حجاز و یمامه کسی باشد که امیدی به قرص نانی ندارد و هیچگاه طعم سیری را نچشیده است. و چگونه سزاوار است شبی را با شکم سیر بخوابم و در اطراف مملکت تحت حکومت من انسانهایی با شکم گرسنه و جگر سوزان، شبها را به بیداری صبح می‌کنند؟ آیا تنها به این خرسند باشم که مسلمانان مرا امیر مؤمنان بخوانند ولی در سختی‌های روزگار همدرد، و در تلخی‌های زندگی سرمشق آنان نیاشم؟» (۶۲)

باز می‌بینم هنگامی که علی علیه السلام صفات اهل تقوی را برمی‌شمارد، آنها را کسانی نمی‌داند که به زهد و تصوف و محرومیت از مواهب و نعمت‌های حلال زندگی در دنیا موصوف باشند، وقتی تأکید می‌فرماید:

«ان المتقین ذهوا بعاجل الدنيا و آجل الاخرة، فشارکوا اهل الدنيا فی دنیاهم، و لم یشارکهم اهل ادنیا فی آخرتهم، سکنا الدنیا بافضل ما سکنت و اکلوا بافضل ما اکلت، فحظوا من الدنيا بمحاطی به المترفون... ثم انقلبوا عنها بالزاد المبلغ و المتجر الراجح».

اهل تقوی و انسانهای نیکوکار از نعمت‌های زودگذر دنیا و از موهبت‌های آینده آخرت بهره می‌برند بدین ترتیب که آنان در برخورداری از دنیا با دنیاداران همراه

می‌شوند، ولی دنیاپرستان از ذخائر اخروی بی‌نصیب می‌مانند. آنان در بهترین جاسکونت می‌گزینند و از بهترین خوردنی‌ها می‌خورند، بنابراین همانند خوشگذرانان از نعمت‌های دنیا بهره‌مند می‌گردند... و سرانجام با توشه‌ای کافی و بهره‌ای وافی از دنیا درمی‌گذرند.» (۶۳)

جواب شبهه نهم: «انتساب بعضی از جمل، به...»

اینکه در پاره‌ای از مراجع و مأخذ ادبی جمله‌ای چند از نهج البلاغه علی علیه السلام به دیگری نسبت داده شده است هرگز نسبت کل نهج البلاغه را به آن حضرت نفی، و جعلی بودن اسناد آن را اثبات نمی‌کند، زیرا این معنی درباره بعضی از احادیث نبوی و تعدادی از سخنان صحابه نیز صادق است. چنانکه نمونه‌ای از این پیش آمد را در شعر بسیاری از شعرای قدیم عرب می‌بینیم.

و از این گذشته اگر حدیثی از پامبر صلی الله علیه و آله، یا یک بیت شعر از شاعری، در کتابی به کسان دیگری نسبت داده شود هرگز نمی‌توان نتیجه گرفت که همه احادیث نبوی در معرض شک و اشکالند یا نسبت دیوان آن شاعر، به او مردود است. اصل سخن این است ولی باید توجه داشت، حملاتی که اینجا و آنجا، از جانب امویان و بعضی از خلفای عباسی، نسبت به شخصیت، فضایل و مناقب، سخنان، و چگونگی زندگی علی علیه السلام می‌شد، بسیاری را وادار کرده بود که آنچه از علی علیه السلام می‌دانند کتمان کنند و در بسیاری از مواقع به کلام او صلی الله علیه و آله استشهد

نمایند بدون اینکه به صراحت نام وی را بر زبان آرند.

و اصولاً وقتی خلیفه - یعنی زمامدار مطلق العنان وقت - اعلان می‌کند: «هر کس از ابوتراب به نیکی یاد کند خونش ریختنی است.»

برای اینکه سخن علی علیه السلام آشکارا نقل شود، مجالی می‌ماند؟ اگر جواب منفی باشد - که بی‌تردید چنین است - چگونه محمود محمد شاکر از اینکه در کتاب قاسم بن سلام، کلام منقول از علی علیه السلام یک چهارم سخنان عمر است، اظهار شگفتی می‌کند؟ و آیا این کار قاسم بن سلام دلیل شک در نهج البلاغه است؟

**جواب شبههٔ دهم: «خالی بودن بسیاری از کتب لغت از کلام علی علیه السلام»**

باید بگوئیم که کتب و مآخذ ادبی و معتبر زیادی وجود دارد که پیش از شریف رضی - جامع نهج البلاغه - تألیف شده‌اند. (۶۴)

آقای عبدالزهراء خطیب حسینی تعداد صد و نه تألیف از این مآخذ را شماره کرده و در کتاب خود نام برده است. مؤلفان همهٔ این کتابها، آثارشان را پیش از سال چهارصد هجری - سال جمع‌آوری نهج البلاغه بوسیلهٔ شریف رضی - نوشته، و به سخنان، خطبه‌ها، و رسائل (۶۵) امام علیه السلام استشهاد نموده، و بدینوسیله برای نسلهای بعد از خود ثبت کرده‌اند، بی‌آنکه در موردی شک کنند یا محل تردیدی ببینند. کافی است که، تعدادی از پیشقدمان این مؤلفین معروف را نام ببریم:

مفضل الضبی، متوفی به سال ۱۶۸ - نصر بن مزاحم، متوفی به سال ۲۰۲ - قاسم بن سلام، متوفی به سال ۲۲۳ - ابن سعد، متوفی به سال ۲۳۰ - محمد بن حبیب، متوفی ۲۴۵، جاحظ، متوفی به سال ۲۵۵ - سجستانی، متوفی به سال ۲۵۵ - زبیر بن بکار، متوفی به سال ۲۵۶ - میرد، متوفی به سال ۲۵۸ - ابن قتیبه، متوفی به سال ۲۷۶ - بلاذری، متوفی به سال ۲۷۶ - برقی، متوفی به سال ۲۷۴ یا ۲۸۰ - یعقوبی، متوفی به سال ۲۸۴ - ابوحنیفه دینوری، متوفی در حدود سال ۲۹۰ - ابوجعفر صفار، متوفی به سال ۲۹۰ - ابوالعباس ثعلب، متوفی به سال ۲۹۱ - ابن المعتز، متوفی به سال ۲۹۶ - طبری، متوفی به سال ۳۱۰ - ابن درید، متوفی به سال ۳۲۱ - ابن عبدربه، متوفی به سال ۳۲۸ - زجاجی، متوفی به سال ۳۲۹ - جهشیاری، متوفی به سال ۳۳۱ - کندی، متوفی به سال ۳۵۰ - ابوالفرج اصفهانی متوفی به سال ۳۵۶ - و بالاخره قالی، متوفی به سال ۳۵۶ هجری.

وقتی آثار این بزرگان و سخنان علی علیه السلام، را در مؤلفات آنان می‌بینیم، درمی‌یابیم که سخن محمود محمد شاکر تا چه اندازه از حقیقت و راستی دور است، او می‌گوید:

«در میان سال وفات علی علیه السلام و جمع‌آوری این مطالب حدود چهار قرن فاصله است، و شریف رضی یا برادرش مرتضی (کذا) این اقوال را با اسنادی که سلسلهٔ آنها به علی علیه السلام منتهی شود، ذکر نکرده‌اند.

بنابراین چگونه می‌توان به روایاتی که بدون ذکر سندی صحیح به ما رسیده است اطمینان

داشت، در حالی که می‌دانیم روزگاری طولانی با همهٔ تطاول و یغمایش در میان سالهای زندگی علی و گردآوری گفتار او علیه السلام فاصله بوده است؟»

و همچنین از سخنان دکتر شفیع السید روشن می‌شود که وی تا چه اندازه به حقیقت نزدیک است، او می‌گوید:

«روشی که رضی در ثبت اقوال علی علیه السلام به کسار بسته است خود از عواملی است که شک آوران، برای توجیه نظر خویش بدان استناد می‌کنند. زیرا که او عموماً و در بیشتر موارد متنی را ذکر می‌کند، بدون آنکه انتساب آن به امام علی بوسیلهٔ منابعی که قبلاً آن را ثبت کرده یا بزرگانی که نقل قول نموده باشند تأیید شود.»

و نیز همین جا به درجهٔ ناتوانی دکتر طه حسین در مراجعه به منابع و مأخذ، و یا شتاب‌زدگی دکتر الدسوقی در اظهار نظر وقتی از طه حسین نقل می‌کند، و صحت و سقم این گفته بر عهدهٔ اوست - می‌توان پی برد، او می‌گوید:

«در بعضی از کتب تاریخی مانند طبری و بلاذری خطبه‌هایی از امام علی نقل شده، و این امر صحت نسبت و قبول آن خطبه‌ها را ممکن می‌سازد.»

گویی طبری و بلاذری دو مورخ استثنایی بی‌همتایند! و گویی آنچه آندو از سخنان امام نقل نکرده‌اند در کتاب دیگری نیامده، و مورخ دیگری ثبت نکرده است!

در پایان سخن، شایسته است گفتار خود

دربارهٔ نهج البلاغه را با مطلبی از خاورشناس نامدار فرانسوی، پروفیسور هانری کربن، در باب این کتاب بزرگ ختم کنیم، او می‌گوید:

«بعد از قرآن و احادیث پیامبر اسلام، نهج البلاغه در درجهٔ اول اهمیت قرار دارد، باید گفت بطور کلی این کتاب تنها به قلمرو حیات مذهبی تشیع محدود نیست بلکه تفکر فلسفی شیعه نیز به آن وابسته است و از آن مایه می‌گیرد. از این رو باید نهج البلاغه را از مهمترین سرچشمه‌هایی به شمار آورد که مستفکران شیعه پیوسته از آن سیراب گشته‌اند...»

بعلاوه باید بدانیم که تحت تأثیر بسزای این کتاب، تنظیم ارتباط منطقی در کلام بوجود آمد، روش استنتاج صحیح و اصولی پایه گذاری شد، و با خلق و ابداع بعضی از اصطلاحات فنی و وارد کردن آنها به زبان ادب و فلسفهٔ عرب، مایهٔ غنا و رونق آن زبان گردید. و همهٔ اینها در آن روز کاملاً مستقل از تأثیر آثار یونانی بود.» (۶۶)

#### پایان سخن

«نهج البلاغه» چون خورشیدی تابان، پیوسته در سینهٔ روزگار خواهد درخشید و راه هدایت را به جویندگان راستین حق خواهد نمود، و جان و دل تشنگان حقیقت را سیراب خواهد کرد.

و هرگز غبار مه و تیرگی ابر، هر چه انبوه و دامن گسترده تر گردد، خورشید تابنده را از چشم‌های جوینده پنهان نتواند ساخت.

و راست گفت خداوند بزرگ که فرمود:

«اما الزید فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس

اما کف بزودی نابود می‌شود و اما آنچه به خیر و منفعت مردم است در روی زمین باقی خواهد ماند. (۶۷)

پی‌نوشت‌ها

- ۱- مجله الکاتب، شماره ۱۷۰، مه ۱۹۷۵، ص ۳۱-۳۰.
- ۲- مجله الهلال، شماره ۱۲، سال ۸۳، ص ۹۵.
- ۳- از همان مأخذ، ص ۹۵.
- ۴- تاریخ آداب اللغة العربیة: ۱۸۱/۱ و ۲۸۸/۲.
- ۵- تاریخ الادب العربی، ترجمه عربی، ۶۲/۲.
- ۶- حقایق التأویل، ص ۱۶۷ و المجازات النبویه ص ۴۰ و ۶۰ و ۱۵۲ و ۱۸۹ و ۲۸۵ از مغلطه‌هایی که دکتر شوقی ضیف در کتاب خود، تاریخ الادب العربی، العصر الاسلامی بکار بسته این است که می‌خواهد اعتراف شریف رضی را به جمع نهج البلاغه دلیلی بر وضع آن قلمداد کند، و من نمی‌دانم از کی معنی کلمه جمع به وضع قلب شده است؟
- ۷- مجله الکاتب، شماره ۱۷۰، ص ۳۰.
- ۸- الغدیر، علامه امینی، ج ۱۶۴/۴ - ۱۶۹.
- ۹- مصادر نهج البلاغه حسینی ج ۱/ ص ۳۱۳-۲۴۸، دکتر شفیع السید می‌گوید که بزرگترین شارحان نهج البلاغه از شیعه‌اند (الهلال، شماره ۱۲، سال ۸۳، ص ۹۶) و در همان حال وقتی تعدادی از شارحان را نام می‌برد می‌بینیم که معروفترین آنان غیر شیعه‌اند.
- ۱۰- شرح نهج البلاغه، ۲۴/۱ - ۲۵.
- ۱۱- نهج البلاغه، شرح محمد عبده، ۵/۱.
- ۱۲- المعقول و اللامعقول فی التراث العربی، ص ۳۰.

نهج البلاغه  
ج ۱۳

۱۳۸ شماره ۱۱۲

- ۱۳- وفيات الاعیان ابن خلیکان، ج ۳، ص ۳ و به تقلید از پندار او الصفدی در الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۳۷۵ و الیافیعی در مرآة الجنان: ج ۳، ص ۵۵ و ابن حجر در لسان العیزان، ج ۴، ص ۲۲۳.
- ۱۴- تاریخ آداب اللغة العربیة: ۲۸۸/۲ - در این موضوع دکتر شوقی ضیف، دچار تناقض عجیبی شده است. او در یک صفحه از کتاب خود - در صفحه ۱۲۸ ابتدا می‌گوید که از علی خطبه‌های بسیاری مانده است، آنگاه اظهار عقیده می‌کند که شریف رضی نهج البلاغه را پرداخته و جعل کرده است و برای تکمیل جهت سوم این مثلث می‌گوید که وضع و جعل نهج البلاغه بنام علی نه تنها از زمان سید رضی بلکه از عصر مسعودی نیز مقدم‌تر است.
- ۱۵- نثر فنی در قرن چهارم هجری: ۶۹/۱.
- ۱۶- مجله الکاتب، ص ۳۰، شماره ۱۷۰، سال ۱۵، مه ۱۹۷۵.
- ۱۷- مجله الکاتب، مأخذ سابق، ص ۳۰.
- ۱۸- مأخذ سابق، ص ۳۱.
- ۱۹- مأخذ سابق، ص ۳۱.
- ۲۰- شرح نهج البلاغه: ۱۲۷/۱۰ - ۱۲۹.
- ۲۱- دکتر شفیع السید، مجله مصری الهلال، شماره ۱۲، سال ۷۳، ص ۹۶-۹۵.
- ۲۲- شرح نهج البلاغه: ۲۰۵/۱.
- ۲۳- شرح نهج البلاغه: ۲۰۵/۱ - ۲۰۶. از تأمل در گفتار ابن ابی الحدید درباره نسب و نسبت نهج البلاغه درمی‌یابیم که او وقتی یقین داشت آنچه را که شرح می‌کند از سخنان علی است در اشتباه و غفلت نبود چنانکه دکتر طه حسین به روایت دکتر محمدالدسوقی می‌پنداشته است (مجله العربی، شماره ۲۰۷، شباط ۷۶م، ص ۱۴۷) و بلکه او در کار خود جوینده‌ای عمیق و ناقدی اندیشمند، و در عین حال از عیب بزرگی به نام هوی و تعصب

- برکنار بود.
- ۲۴- مشکاة الانوار. ص ۱۷۵.
- ۲۵- تلخیص بیان، مقدمه.
- ۲۶- ص ۹۶، النثر الفنی، ج ۱، ص ۶۹.
- ۲۷- کشف، ۳۷.
- ۲۸- سبأ، ۴۶.
- ۲۹- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰.
- ۳۰- نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۴۴.
- ۳۱- سورة بقره، آیه ۱۸۲، النساء، آیات ۱۱ و ۱۲، مانده ۱۰۶ و غیره.
- ۳۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۱-۳۱۹ و الکامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۱-۴۲ و شرح نهج البلاغه ج ۱۳، ص ۲۱۱.
- ۳۳- برای شناختن این مأخذ و آگاهی از احادیث مربوطه، به کتاب الغدیر مراجعه شود ج ۲، ص ۲۵۲-۲۶۰.
- ۳۴- دیوان ابی الاسود الدؤلی، ص ۷۳.
- ۳۵- الموقیاتیات، ص ۵۹۸، و شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۵.
- ۳۶- الموقیاتیات، ص ۵۹۳.
- ۳۷- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۴۳. ابن ابی الحدید در شرحی که بر این اشعار می نویسد، می گوید که من اشعاری را که نوشته ام از کسانی است که از رجال شیعه محسوب نمی شوند و نیز اشعاری که متضمن کلمه وصی می باشد بسیار است و من تنها مقداری از آنها را نقل کرده ام.
- ۳۸- سرح العیون، ص ۸۰.
- ۳۹- النثر الفنی، ج ۱، ص ۵۸-۵۹.
- ۴۰- فجر الاسلام، ص ۱۴۹.
- ۴۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۲۸.
- ۴۲- النثر الفنی، ج ۱، ص ۶۹.
- ۴۳- فجر الاسلام، ۱۴۹.
- ۴۴- شرح نهج البلاغه، ج ۲۷۰/۹.
- ۴۵- نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۷-۳۰۶.
- ۴۶- فجر الاسلام، ص ۱۴۹.
- ۴۷- عقد الفرید، ج ۲، ص ۳۰۲.
- ۴۸- عقد الفرید، ج ۲، ص ۴۱۷.
- ۴۹- عقد الفرید، ج ۶، ص ۲۷۲.
- ۵۰- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۱-۴۳۰.
- ۵۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۷۱.
- ۵۲- همان مأخذ، ج ۱۲، ص ۷۱.
- ۵۳- همان مأخذ، ج ۱۲، ص ۷۲.
- ۵۴- همان مأخذ، ج ۱۲، ص ۱۱۸.
- ۵۵- یا ایاکلب! لیس هو بعلم غیب، و انما هو تعلم من ذی علم... علمه الله نبیه فعلمنیه، و دعا لی بان یعبه صدی.
- ۵۶- نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۵-۲۴۶.
- ۵۷- امالی شیخ مفید: ص ۱۳.
- ۵۸- عبقریه الامام: ص ۱۴۱-۱۴۰.
- ۵۹- مانند نسخه موجود در کتابخانه شخصی استاد محمد محیط طباطبایی در تهران، بتاریخ کتاب ۵۱۲ هجری و نسخه مدرسه فاضل خان مشهد به تاریخ کتابت ۵۴۴ و نسخه کتابخانه المتحف العراقی در بغداد بتاریخ کتابت ۵۶۵ و نسخه کتابخانه آقای یزدی در نجف اشرف به تاریخ کتابت ۶۳۱ هجری.
- ۶۰- شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۳.
- ۶۱- شرح نهج البلاغه، ۴۲۲/۱-۴۲۳.
- ۶۲- شرح نهج البلاغه، ۷۱/۲-۷۲.
- ۶۳- نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۸-۲۷.
- ۶۴- سید رضی خود بنام بعضی از مأخذ تصریح می کند، مانند: البیان و التبیین جاحظ المغازی سعید بن یحیی، المقتضب میرد و تاریخ طبری.
- ۶۵- مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ج ۱، ص ۲۷-۲۷.
- ۶۶- تاریخ الفلسفه الاسلامیه: ص ۸۱-۸۰.
- ۶۷- رعد، ۱۷.

پاسخی به  
شبهاتی پیرامون  
نهج البلاغه

شماره ۱۱/ ۱۳۹